

آذرماه را به خاطر بسپاریم، رازهایی در خود دارد!

بیانیه مادران پارک لاله به مناسبت اتفاقات آذرماه:

جمعه ۵ آذر ۱۳۸۹ - ۲۶ نوامبر ۲۰۱۰

از سال ها پیش، زمانی که به ماه آذر نزدیک می شدیم و حرفی از مبارزات مردم به میان می آمد، اولین چیزی که یادآور می شدیم، روز 16 آذر و مبارزات دانشجویی بود. روزی که دانشجویان در اعتراض به پادگانی شدن دانشگاه و با شعار "اتحاد، مبارزه، پیروزی" در مقابل رژیم ستم شاهی وابسته به قدرت های بزرگ جهان ایستادند و سه تن از آنها به نام های قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی جان خود را بر سر آرمان شان دادند و تعداد زیادی روانه زندان ها شدند و برخی نیز از تحصیل محروم گشتند.

از آن سال، دانشجویان و مردم مبارز، این روز را گرامی می دارند و در گرامی داشت یاد و خاطره کشته شدگان، به اشکال مختلف صدای اعتراض شان را به گوش جهانیان می رسانند و این صدای اعتراض همواره با زندان و شکنجه و کشتار و محرومیت همراه بوده است.

اما امروز که از آذرماه حرف می زنیم، دیگر تنها 16 آذر نیست که در خاطره ها نقش می بندد و دل ها را می آزارد، حوادث بسیاری است که هر کدام رازهایی را در خود دارد و انسان های بیشماری را درگیر کرده است و به این امیدند که روزی پرده ها کنار رود و این رازها آشکار شود. رازهایی که در گوشه و کنار این خانه و آن خانه و شهر و کشور و تمامی دنیا گسترانیده شده و هر کسی به شیوه خود آن را برملا و در زنده نگاه داشتن آن می کوشد. رازهایی که با هیچ زور سر نیزه ای نمی توان آن را به دست فراموشی سپرد.

آذر سال 1357، اوج گیری مبارزات مردم برای بیرون کردن شاه و خلاصی از ستم شاهی، اعتراض های دانشجویی و ...

آذر سال 1358، باز هم مبارزات دانشجویی و ...

آذر سال 1359، مبارزات دانشجویان در اعتراض به انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه ها.

آذرماه سال های 60 و 61 و 62 و سال های سرکوب و سکوت و به دنبال آن آذر سال 1367، روزهایی که پس از کشتار گروهی هزاران زندانی سیاسی صفحه ای دیگر از جنایات حکومت را برویمان گشود. تحویل ساک های زندانیان سیاسی در روزهای اولیه آذرماه مربوط به زندانیانی که در مرداد و شهریور سال 1367 کشته شده بودند. کشتاری که هنوز پس از گذشت بیست و دو سال، هیچ ارگان رسمی پاسخی مبنی بر قبول این جنایت به زبان نیاورده است. هر یک می گوید دیگری بوده و ما بی خبر بودیم. کشتاری که سه ماه و اندی خانواده ها را در بی خبری مطلق نگاه داشتند و با پایداری و پیگیری خانواده ها به این جا و

آن جا، بالاخره به این واقعیت تلخ رسیدند که عزیزانشان را سر به نیست کرده اند. ولی هنوز برخی باور نداشتند، تا اینکه خانواده ها را به صورت تک تک، خبر کردند و به هر کدام ساک هایی تحویل دادند. تحویل ساک ها بیشتر در کمیته ها صورت می گرفت و برای برخی نیز در لونا پارک بود. ساک هایی که نه وصیت نامه ای در آن بود و نه نشانی واقعی از کشته شدگان و نحوه کشته شدن. برخی از خانواده ها تا بدان روز هنوز امید داشتند که شاید عزیزشان به خانه بازگردد. شاید در میان کشته شدگان نباشد، شاید در گوشه ای در بند باشد و هزاران شاید دیگر که خانواده ها را در حالت انتظار نگاه می داشت ولی با تحویل ساک ها، انتظارها به سر آمد و خانواده ها راهی گورستان ها شدند. گورستان هایی که نه نشانی داشت و نه سندی و مدرکی. فقط می دانستند که عزیزشان کشته شده است و در گوشه ای بی خبر به خاک سپرده شده است. جستند ولی نیافتند. رفتند ولی نرسیدند و با حدس و گمان و برخی اطلاعات درست و نادرست، خاوران را به عنوان محل دفن دسته جمعی عزیزانشان پذیرفتند. ولی همچنان می روند و می پویند و می بویند، تا بدان جایی که می خواهند برسند. می روند و بالاخره خواهند رسید. روزی بایستی روشن شود، چرا و به چه دلیلی، کسانی که در زندان بودند و حکم داشتند و سال های بسیاری از محکومیت شان سپری شده بود و حتی برخی به عنوان "ملی کش" یعنی در مرحله آزادی! بودند به جوخه های آتش و یا به طناب دار سپرده شدند. وقتی کشتند، چرا آنها را به خانواده هایشان تحویل ندادند، چرا وصیت نامه شان را تحویل ندادند و هزاران چرای دیگر. خانواده ها به سراغ هم می رفتند و سرکوب می شدند، مراسم بر پا می داشتند و به دیدار هم می رفتند باز سرکوب می شدند، به هم دلداری می دادند و به خاوران می رفتند و باز سرکوب می شدند ولی باز در کنار هم بودند و هستند و خواهند بود، هر چند در ظاهر تعدادشان اندک شود.

آذر سال 1377، قتل های زنجیره ای با کشتار خونین پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و جعفر پوینده شروع شد و انسان های شریف دیگری را نیز به وحشیانه ترین شکل ممکن کشتند. از آن روز خانواده های آنها تلاش می کنند که علت و علل این جنایات را روشن کنند، وکلایشان به زندان افتادند و سال ها زندان را تحمل کردند. خانواده ها مراسم گرفتند و سرکوب شدند. به سر خاک شان رفتند و سرکوب شدند. تعداد زیادی را دستگیر و تهدید کردند و هنوز که دوازده سال از آن جنایات می گذرد، تنها اعتراف ارگان رسمی حاکمیت این بوده است که گروهی خودسر این جنایت را انجام داده اند و با این اوصاف هنوز خانواده شان اجازه ندارند که حتی در خانه شخصی شان مراسم در خور این عزیزان بر پا دارند و یادشان را گرامی بدارند. پس از سال های سکوت، دیگر نه فقط دانشجویان که مردم به تنگ آمده در مقابل بی عدالتی ها ایستادند و قد علم کردند. این مبارزات در خرداد سال 1388 به اوج خود رسید و تعداد زیادی از جوانان و زنان

و مردان برومندان در خیابان ها و زندان ها کشته شدند. در گذشته شاید این دانشجویان بودند که مبارزات شان به مبارزه ای بی امان تبدیل می شد، ولی این بار مردم پا به صحنه گذاشتند و ایستادند و با دست خالی پایداری کردند.

سال گذشته مبارزات مردم از خرداد شروع شد و تعداد زیادی از انسان ها را به جرم شرکت در یک حرکت مدنی و برای دفاع از حقوق شهروندی شان به طرزی بسیار خشونت بار مورد سرکوب و زندان و شکنجه و تجاوز قرار دادند و تعدادی را نیز کشتند. این خشونت ها و بخصوص گرفتن این جان های عزیز، نه تنها صدای مادران و خانواده هاشان را بلکه صدای تمامی مردم ایران و جهان را به صدا در آورد و اعتراض های گسترده ای را به دنبال داشت و همچنان دارد. در ششم تیرماه، مادران در پارک لاله تجمع کردند و صدای اعتراض شان را با شمع هایی در دست و عکس های عزیزانشان در یک حرکت آرام نشان دادند.

در 14 آذر سال 1388، نیروهای انتظامی به مادرانی که در سکوت کنار هم راه می رفتند، حمله کرده و سی و یک نفر شان را دستگیر کردند. اما در 16 آذر همان سال در حالیکه سدی از گارد ضد شورش، پلیس و لباس شخصی در جلوی درب دانشگاه تهران و سایر دانشگاه ها به وجود آورده بودند تا از ورود و خروج دانشجویان جلوگیری شود، دانشجویان در داخل دانشگاه این روز را گرامی داشتند و مردم نیز در بیرون از دانشگاه آن چنان حمایتی از آنان نمودند که در تاریخ ایران بی نظیر بود. در این روز اما ابعاد دستگیری چنان وسیع بود که مسئولین زندان ها مجبور شدند برای جا باز کردن برای دستگیری شده ها، تعدادی از زندانیان از جمله مادران را آزاد سازند.

باز هم در 16 آذر همان سال، علیرغم سرکوب و دستگیری تعداد زیادی از دانشجویان، دستگیری بسیاری از مردم عادی و مادران و دیگر زنان کشورمان را نیز شاهد بودیم. دانشجویهای بسیاری ستاره دار شدند و از تحصیل محروم و بسیاری هم چنان در زندان ها در بندند. حمله نیروهای انتظامی به دانشگاه ها و بخصوص کوی دانشگاه، بدنه دانشجویی و مبارزات مردم را به حرکت در آورد و دانشجویان در دانشگاه شعار دادند: " دانشگاه پادگان نیست".

روز ششم آذر امسال نیز مصادف است با روز 25 نوامبر، روز جهانی مبارزه علیه خشونت و تبعیض، در سال های گذشته، زنان مبارز در اعتراض به خشونت و به منظور رفع هر گونه تبعیض حرکت هایی اعتراضی را ترتیب دادند که با سرکوب نیروهای امنیتی روبرو شدند و بسیاری از این حرکات به زندان و حبس و محرومیت منجر شد. بعد از این همه سال مبارزه برای رفع خشونت و جلوگیری از تبعیض و کشتار و تجاوز و بند و زندان، هنوز که هنوز است هر روز شاهد خشونت های دیگر هستیم. مادرانی را به بند می کشند، به آنها تهمت می زنند، دخترانشان را نیز دستگیر و با هزاران ترفند و اعتراف به عمل ناکرده، آزاد می کنند. در روز روشن انسان ها همدیگر را تکه پاره می کنند و نیروی انتظامی قدم از قدم بر نمی دارد. ولی کافی است کسی حرفی بزند که

آقایان را خوش نیاید، موجی از نیروهای امنیتی و لباس شخصی و غیرو بر سرش هوار می شوند و دست و پایش را به بند می کشند و ...
هم اینک نیز دو تن از مادران به نام های اکرم نقابی(مادر سعید زینالی) و ژیلا مهدویان(مادر حسام ترمسی) که در تاریخ 17 مهرماه در منزل شان دستگیر شده اند، بدون اینکه ملاقاتی با خانواده هاشان داشته باشند، همچنان در بندند و خبری از آزادی شان نیست.
راستی برای خلاصی از این خشونت ها چه باید کرد؟
ما مادران پارک لاله(عزادار)، ضمن محکوم کردن هر نوع خشونت و تبعیض، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط مادران در بند هستیم و همچنان بر سه خواسته اصلی خود به ترتیب زیر پای می فشاریم:
محاكمه عادلانه و علنی آمرین و عاملین کشتارهای سی و یک سال گذشته؛

لغو مجازات اعدام؛

آزادی کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی.

ما مادران تا تحقق خواسته هایمان همچنان ایستاده ایم.

مادران پارک لاله(عزادار)

سوم آذر 1389